

هو العليم

لزوم ظهور حجت و دلیل برای هدایت و فعلیت
استعدادات

سلسله دروس خارج فقه - ارتداد - جلسه بیست و

دوم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به لزوم موقعیت مناسب و به عبارت دیگر لزوم ظهور حجت و دلیل برای هدایت و برای به فعلیت رسیدن استعداد بود. این منصه به بروز و ظهور رسیدن از نقطه نظر منطق و عقل این مسئله را اقتضاء می کند که خداوند متعال زمینه تحقق واقعیات و مسائل نفس الامریه را برای افراد فراهم کند؛ ولو اینکه افراد به واسطه جهل، منکر تحقق چنین مسئله ای باشند. و لذا ما در آیاتی که مربوط به عقاب افراد در روز قیامت هستند این مسئله را می بینیم.

من باب مثال وقتی که افراد از خدا سؤال می کنند که: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ أَحَدَهُمُ آلٌ مَّوَّتٌ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّيَ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ

يَوْمَ يُبْعَثُونَ ﴿١﴾ و آیاتی که مربوط به مجیء اجل هستند مثل: ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَرْجِعُونَ سَاعَةً﴾ و ﴿لَا يَسْتَعْجِلُونَ﴾ و آییه ای که مربوط به فرعون است: ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَّهٗ آيَاتٍ﴾ و ﴿وَقَدْ عَصَىٰ تَقَبُّلٌ وَكُنْتَ مِنَ الْأَمْفُوسِينَ﴾ ﴿٣﴾ یا آیات و ادله ای که دلالت می کنند که آن عمل تا وقت اجل باید لحاظ شود و وقتی که اجل آمد دیگر فایده ندارد.

من یک وقت با خودم این طور فکر می کردم که حالا چه اشکال دارد؟! وقتی که شخص قضیه ای برایش ظاهر و روشن می شود، مگر خدا از ما کینه

۱. سوره مومنون (۲۳) آیات ۹۹ و ۱۰۰. مطلع انوار، ج ۱۳، ص ۲۷۱: «تا اینکه مرگ یکی از ایشان را فرا می گیرد، فریادش بلند گشته می گوید که: پروردگارا، مرا بازگردان شاید بتوانم جبران گذشته و مافات بنمایم! ابداً این طور نخواهد بود و بازگشتی در کار نمی باشد! و این سخنی است که از دهان تجاوز نمی نماید درحالی که در پیشاپیش آنان عالم برزخ تا روز قیامت امتداد یافته است (و آنان در عالم برزخ به نتیجه کردار خود در دنیا خواهند رسید).»

۲. سوره نحل (۱۶) آیه ۶۱. معادشناسی، ج ۸، ص ۲۰۳: «پس چون اجل آنها فرا رسد یک ساعت نمی توانند آن اجل را تأخیر اندازند؛ و یک ساعت نمی توانند مقدم شوند.»

۳. سوره یونس (۱۰) آیه ۹۱. معادشناسی، ج ۲، ص ۲۱: «حالا ایمان می آوری، درحالی که گناهان را قبلاً به جا آوردی و در روی زمین از زمره مفسدان بودی؟»

دارد یا اینکه مگر میل و اراده و مشیت خدا مثل میل و اراده و مشیت ما است که براساس اهویه و خواهش‌های نفسانی بخواهد مسئله‌ای را انجام دهد و بگوید که تا الآن من به تو فرصت داده‌ام و از این به بعد نمی‌دهم؟! این طور نیست! اگر شخص واقعاً توبه کرده باشد و واقعاً قضیه‌ای برای او مشهود شده باشد، چرا نباید به او فرصت داده شود؟! یا اینکه یک قضیه‌ای بخواهد برای او منکشف شود چرا نباید از این استفاده کند؟! این چه ملاکی هست؟! این چه قضیه‌ای هست که باید عمل تا وقت دیدن عذاب باشد؟! یعنی مگر خدا مثل ما است که رفتار و کردارش بر این اساس باشد؟! نه! پس چه مسئله‌ای می‌تواند در اینجا باشد؟!

غفلت، از اقتضائات طبیعت بشری

بعد به اینجا رسیدم که خود آیات این مطالب را روشن می‌کند، می‌گوید: ﴿قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّيَ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾ یعنی این فقط یک حرف است که این شخص می‌زند، اما ﴿وَكُلُوا رُدُّوْا لَعَادُوْا لِمَا

نَهُوا عَنْ ۙ وَ إِنَّهُمْ ۙ لَكَذِبُونَ ﴿١﴾ اگر اینها به دنیا برگردند همان کار را انجام می دهند. پس آیه در اینجا نمی خواهد بگوید که چون مسائل برای اینها منکشف شده است لذا باب اعمال بسته می شود، بلکه آیه می خواهد بگوید که اصلاً طبیعت بشری این است که او را غفلت می گیرد؛ چه اینکه بیاید و در اینجا مسائل را مشاهده کند یا اینکه در آنجا مشاهده کند.

شرط اوّلی برای عصیان

لذا شرط اوّلی برای عصیان، انکشاف واقع است و انبیاء و رسل می آمدند و واقعیت را برای اینها روشن می کردند و منکشف می کردند و اینها علماً و عناداً قبول نمی کردند. این همان انکشاف واقع است، چه فرقی می کند؟! وقتی که پیغمبری با معجزه و بیان حقایق، واقعیتی را برای انسان روشن کند و بعد انسان به دنبال آن واقعیت نرود، این درواقع مثل این است که عقاب و عذاب را ببیند و بعد به دنبال آن واقعیت نرود. حالا آیا این عقاب و عذاب باید دائماً

۱. سوره انعام (۶) آیه ۲۸.

جلوی چشم انسان باشد تا اینکه انسان [گناه]

نکند؟! پس این دیگر اطاعت نیست!

معنای اطاعت

اطاعت چیست؟! اطاعت عبارت از کفّ نفس

است. کفّ نفس در آنجایی که انسان درمقابل

خودش نیران را مشاهده کند متحقق نمی‌شود؛ این

کفّ نفس نیست. کفّ نفس در آنجایی است که

انسان نیران را بداند ولی آن را مشاهده نکند، اینجا

است که کفّ نفس پیدا می‌شود. اما من باب‌مثال اگر

در جلوی شما آتش باشد و به شما بگویند که اگر

این عمل خلاف را انجام بدهید یا اگر غیبت کنید

شما را در اینجا می‌اندازیم، صد سال کسی غیبت

نمی‌کند! پس دیگر تربیت معنا ندارد، پس دیگر

تکلیف معنا ندارد! تکلیف و تربیت فقط برای این

است که علم به واقع و انکشاف به واقع برای انسان

حاصل شود، و بعد به دنبال این انکشاف و این علم،

انسان به دنبال تکلیف برود؛ اما اگر نفسِ آن جهت و

نفس آن نتیجه دائماً در مرأی و منظر باشد و انسان

احساس کند مگر انسان دیوانه است که برود و این

کار را انجام دهد؟!!

لازمه اولیّه تحقق یک نظام

بنابراین لازمه اولیّه تحقق یک نظام، واقعیت است برای انسان. حالا من باب مثال اگر در روز قیامت همین شخص جاهل و نادان بگوید که به واسطه بعضی از مسائل، بعضی از نحوه تربیت‌ها، بعضی از نحوه خصوصیات و... نتوانستم ایمان بیاورم اما اگر موقعیت برای ما بود و اگر ما افراد صالح را می‌دیدیم و اگر ما قوانین صحیح را می‌دیدیم و اگر آن اجتماع را می‌دیدیم ما هم مثل بقیه ایمان می‌آوردیم. خدایا، تو باید برای ما روشن کنی. اگر چه ما گفتیم نمی‌خواهیم ایمان بیاوریم اما اگر موقعیت برای ما روشن می‌شد و اگر زمینه برای ما آماده می‌شد، ما در اینجا از آن خواسته‌های خودمان دست برمی‌داشتیم. آیا لطف و عنایت خدا اقتضاء نمی‌کند که جواب چنین فردی را بدهد؟! یا به صرف اینکه رسولی بیاید و مطالبی بگوید و خدا هم بگوید که اگر نمی‌خواهید نخواهید، شما مختار هستید و در اختیار خودتان است و هر کاری دلتان می‌خواهد می‌کنید و بعد هم در روز قیامت تمام این

استعدادها و امثال ذلک همین‌طور مختلفی بمانند و این استعدادها هیچ‌گونه به فعلیت نرسند، این غلط است!

یعنی لازمهٔ لطف و عنایت پروردگار این است که با وجود چنین انکاری دوباره زمینه و ظرفیت را برای بروز و ظهور استعدادات مهیا و فراهم کند. حالا براساس این ملاک که ملاک استجلاب و وصول به اهداف و غایات به مقتضای نفس بشری از ناحیهٔ پروردگار متعال است، به مقتضای این نفس، لطف خداوند متعال شامل حال بندگان می‌شود و پیغمبران را مبعوث می‌کند.

اولین شرط برای بعثت پیغمبران

اولین شرط برای بعثت پیغمبران، تحقیق ظرفیت مناسب برای رشد و تکامل افراد است. آیا ممکن است که پیغمبران در یک ظرفیت غیر مناسب بیایند؟! نمی‌شود! بنابراین شرط اولی برای رشد این است که ظرفیت، ظرفیت مناسبی باشد و شخص بتواند در این ظرفیت رشد کند. اگر ظرفیت نامناسبی باشد، نقض غرض خواهد بود.

عدل یکی از قوانین فطری و عقلی

مسئله دیگری که می‌توانیم از ناحیه دیگر در اینجا وارد شویم، مسئله عدل است. شکی نیست که عدل یکی از قوانین فطری و قوانین عقلی است؛ یعنی تحقق و تحقیق عدل، عدل را ایجاد کردن، چه عدل در زمینه فردی و چه در زمینه مسائل اجتماعی، یکی از مسائل عقلی و فطری است.

جامعه محکوم به زوال

عدل شرط اولیۀ یک ظرفیت اجتماعی برای

رشد و تکامل

در جامعه‌ای که عدل نباشد، آن جامعه محکوم به زوال است. در جامعه‌ای که عدل نباشد یعنی ظلم باشد، من باب مثال بنده سرقت کنم، شما سرقت کنید، دیگری تجاوز کند، ظلم کند، تعدی کند، [این جامعه محکوم به زوال است.] عدل شرط اولیۀ یک ظرفیت اجتماعی برای رشد و تکامل است، لذا پیغمبر می‌فرماید: **«الملكُ يَبْقَى مع الكُفر و لا**

يَبْقَى مع الظُّلم؛^۱ ملک و سلطنت با ظلم نمی‌تواند

^۱. جامع الأخبار، ج ۱، الفصل الخامس و السبعون فی العدل، ص ۱۱۹ (با قدری اختلاف):

باقی بماند». عدل، شرط اولیه است و آیات قرآن هم در این زمینه هست: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نَا رُسُلَنَا بِآلِ بَيِّنَاتٍ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ آلَ كِتَابٍ وَآلَ مِيزَانٍ لِّيَقُومَ النَّاسُ بِآلِ قِسْ طٍ﴾.^۱

معنای عدل

معنای عدل چیست؟! عدل یعنی «وضع کل شیء فی موضعه»^۲ یعنی در جامعه موقعیتی برای افراد مهیا شود که اینها در این موقعیت، قابلیت برای به فعلیت در آوردن استعدادات خودشان را داشته باشند؛ این معنای عدل است. یعنی این جامعه باید جامعه‌ای باشد که اگر یک شخص بخواهد برای معیشت خودش تلاش کند مانع و رادعی نداشته باشد؛ این معنای عدل است. یعنی جامعه به نحوی

«و قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: **أَحْسِنُوا**

إِلَى رَعِيَّتِكُمْ فَإِنَّهَا أَسَارَاكُمْ وَ قِيلَ الْمَلِكُ يَبْقَى بِالْعَدْلِ مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى الْجَوْرُ مَعَ الْإِيمَانِ».

^۱ . سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵. امام شناسی، ج ۸، ص ۱۵۸:

«ما حقاً پیغمبران خود را با ادله و بینات و حجت‌ها و معجزات فرستادیم، و با آنها نیز کتاب و میزان را فرو فرستادیم تا آنکه مردم به قسط و عدل قیام کنند.»

^۲ . شرح الأسماء الحسنی، ج ۱، ص ۵۴.

باشد که اگر این شخص بخواهد صبح از منزل بیرون برود، کسی به او تعدی نکند؛ این معنای عدل است. جامعه باید جامعه‌ای باشد که اگر شخص بخواهد از منزل بیرون برود، خیالش از عیال و از بچه‌های خودش در منزل آسوده باشد؛ این معنای عدل است. جامعه باید به نحوی باشد که شرایط معیشت برای این شخص در این جامعه آماده باشد؛ این معنای عدل است. این یک مسئله است.

مسئله دوم اینکه شرایط رشد اخلاقی باید در این جامعه باشد. اگر جامعه‌ای باشد که وقتی شخص می‌خواهد از منزل بیرون بیاید، از نقطه نظر فکری و اخلاقی با موانعی برخورد کند، این جامعه، جامعه عادلانه نیست. جامعه‌ای که اقتضای آن به رشد درآوردن قوا و استعدادات است، با ظهور مناظر و قضایایی که منافعی با این رشد و ظهور هستند تعارض دارد، این مخالف با عدل است؛ چون بحث راجع به این بود که جامعه باید جامعه‌ای باشد که شرایط را برای فردی که می‌خواهد به کمال برسد آماده کند، نه آن جامعه‌ای که شخص فقط می‌خواهد هیکلش را

بزرگ کند، برای او در بیابان علف هم فراهم است! جامعه‌ای که می‌خواهد فرد را به تکامل برساند، نه جامعه‌ای که می‌خواهد مثلاً اطفاء شهوت را در او پیاده کند! این کار را در خیلی جاهای دیگر می‌تواند انجام دهد.

اصل اوّلی و مبنای ما در جامعه

اصل اوّلی و مبنای ما در جامعه این بود که رشد و تعالی فرد در این جامعه تضمین شود. این مسئله ما بود و بر این اساس گفتیم که جامعه باید جامعه‌ی عادلانه‌ای باشد. جامعه‌ی عادلانه فقط جامعه‌ای نیست که به مسائل زندگی فرد پردازد بلکه باید به دو مسئله پردازد:

مسئله اوّل: مسائل ظاهری.

مسئله دوم: مسائل اخروی، چون هدف اخروی است نه دنیوی.

حالا من باب مثال اگر زنی در چنین جامعه‌ای بگوید که من می‌خواهم لخت و عریان در کنار خیابان بیایم و آزاد هستم، اعطاء آزادی و اختیار به این زن منافعی با عدالت در جامعه است چون این آزادی با تحقق اصل اوّلی در رشد این فرد نسبت به

مسائل دینی و مسائل دیگر در تعارض قرار می گیرد.
بالآخره انسان که کور نیست، وقتی که بیرون می آید
اگر چشمش را ببندد در جوی می افتد، سرش به
دیوار می خورد! این طور که نمی شود! اگر بگوییم:
«ای زن، تو بیرون بیا، مرد بیرون نیاید»، این منافی با
آزادی و عدالت برای مرد است.

تلمیذ: ... وقتی که یک جامعه عادلانه باشد، کمبود
مادی و ... نباشد. ...

استاد: حرف شما عیناً مثل این است که بگوییم:
«ما باید اوّل در جامعه میکروب و با را وارد کنیم، بعد
واکسن و با را در اینجا بیاوریم!» واقعاً خیلی حرف
عالی ای است! مثل اینکه بگوییم: «اوّل با چکش بزن
دندان را خرد کن، بعد نزد دکتر برو!» معنایش این
است دیگر! معنایش این است که با چکش در مغزت
بزن، بعد به بیمارستان برو و بگو که بیا عمل کن!
خیال می کنم این یک منطق ... است!

دو دلیل روی این مسئله بار است:

دلیل اوّل: وقتی که فساد در یک جامعه وارد
می شود، به همان مقدار فساد، از رشد شخص کاسته

می شود.

دلیل دوم: اینکه آن فساد می آید و در ذهن
شخص جا باز می کند.

چرا گفتند که زن ها از درون خانه بیرون نیایند؟!^۱
به خاطر اینکه زن بیرون می آید و با هزار نفر برخورد
می کند. چرا می فرمایند: «**النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سَهَامِ**

الإبليس»؟!^۲ اینکه بگویند: «به زن نگاه کن و بعد با
خودت مبارزه کن!» نمی شود مبارزه کرد. لعلّ اینکه
این نظره بیاید و در دل جای بگیرد و بعد بیرون نرود!
چه کارش می کنی؟! حرف خیلی غلطی است!

تلمیذ: اگر جامعه عادلّه باشد، شخص به سرعت
می رسد دیگر.

استاد: باید برسد، همین است دیگر! جامعه باید

^۱ . سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ آلِ جَهْلِيَّةٍ آلِ أُولَى﴾.

^۲ . الکافی، ج ۵، کتاب النّکاح، باب نوادر، ص ۵۵۹، ح ۱۲:

«عن علی بن عقیبة عن أبيه عن أبي عبد الله

عليه السلام قال سمعته يقول: «**النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ**

سِهَامِ إبليس مَسْمُومٌ وَكَمْ مِنْ نَظْرَةٍ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً
طَوِيلَةً».»

به اینجا برسد! مثل این است که شما در یک دانشگاه درس می‌خوانید، یک وقت شرایط برای شما آماده است و مثلاً در عرض سه سال تمام کنید و یک وقت شرایط آماده نیست و سی سال طول می‌کشد. بله، اصلاً دانشگاهی نیست که سی سال طول بکشد! چرا سی سال طول بکشد، باید سه‌ساله برساند؟! من باب مثال برای شما شرایطی آماده می‌شود و استاد پیدا می‌شود که یک کتاب را یک‌ساله می‌خوانید، درمقابل شخصی مثل من یک باب اطلاق را دو سال برای شما می‌خواند! کدام بهتر است؟!

تلمیذ: ... حتی مولوی هم دارد که صفت صبر، صفتِ

استاد: شما این را بدانید که خدا به اندازه کافی مسئله درست می‌کند، لازم نیست که خودمان اضافه کنیم. خود ما به جامعه میکروب تزریق کنیم، خود ما در جامعه فساد ایجاد کنیم، آن وقت با این فساد مقابله کنیم که رشد کنیم؛ این کار خیلی احمقانه‌ای است! شیطان به اندازه کافی مجال دارد برای اینکه انسان را وسوسه کند و انسان این کار را انجام دهد!

این‌طور نباشد که ما خودمان را دستی‌دستی در
جریانی قرار دهیم و بعد آن‌وقت کاری کنیم! ما باید
استعداد برای دفع حملهٔ شیطان را داشته باشیم
نه اینکه خودمان اجازه دهیم که او به ما حمله کند و
فکر کنیم که مثلاً این کار خیلی عقلایی است! نه
خیر! مملکت باید استعداد برای دفع تجاوز اجنبی را
داشته باشد، اما کدام‌یک از این کشورهای دنیا با
دست خودش کشوری غریبه را راه می‌اندازد و بعد
می‌گوید: «حالا که راه افتاد، ما باید دفاع کنیم»؟! مثل
جریان آن آقای که اوّل رئیس جمهور شده بود و
می‌گفت عراق این مملکت ما را بگیرد بعد ما هم مثل
اشکانیان یا ساسانیان دور اینها را بگیریم و بیرونش
بکنیم! این منطق خائنان یا منطق مجانین است که
بگذارند دشمنی وارد مملکت شود و بگویند: بیا
اینجا و هر کاری که می‌خواهی انجام بده و بعد ما تو
را بیرون می‌کنیم! طبعاً معلوم است که کار به کجا
می‌رسد! بعد آقا آنجا می‌فرمودند که اینها این‌طور
هستند... !

بنابراین اشکال اوّل این است که فسادى که منافى
با ترقى است، این فساد به همان مقدار وجود

فسادش از ترقی انسان کم می کند.

اشکال دوم: ممکن است این فساد موجب اثرات تخریبی عمیقی شود که دیگر نتوان اینها را از بین برد.

مختلف بودن افراد در مقابله با وجود فساد در

یک جامعه

اشکال سوم: افراد در مقابله با فساد مختلف هستند. من باب مثال یک نفر نسبت به وبا مصونیت دارد اما ممکن است شخصی مصونیت نداشته باشد! نسبت به او ظلم می شود! شما نمی توانید بگویید که ما میکروب وبا را داخل مملکت کنیم چون یک عده واکسن زده اند و مصونیت دارند! اینها که واکسن نزده اند چه گناهی کرده اند؟! پس وجود فساد در یک جامعه در ارتباط با همه افراد متفاوت است. آن بچه چهارده ساله و مراهق یا بالغی که نمی تواند خودش را در معارضه با این فساد کنترل کند، آیا نسبت به او ظلم نیست که این جامعه دارای چنین مواضع فاسد باشد؟! آیا این عدل است؟!

بنابراین اینهایی که می گویند: «باید در جامعه آزادی باشد»، از یک نقطه نظر می خواهند عین ظلم

را در جامعه پیاده کنند! به جهت اینکه اختیار برای اعمال در یک جامعه با وجود ضرر و یک مضرت و خطر برای افراد دیگر، عین تعدی به حقوق اینها تلقی می‌شود. شما که می‌خواهید آزاد باشید و عریان بیرون بیایید، بروید در حمام عریان شوید، در منزل خودتان عریان شوید، این عریان بیرون آمدن سلب حقوق بقیه است، استفاده از اختیارات نفسی نیست. شما با این بیرون آمدن اختیار بقیه را سلب می‌کنید. حالا آیا متوجه شدید که به کجا می‌خواهم برسم؟! حالا به عنوان اجمال یک اشاره می‌کنم و رد می‌شوم. آن کسی که تظاهر به کفر می‌کند، [غرضی از این تظاهر دارد.] او نمی‌خواهد از آزادی خودش استفاده کند. تو در خانه‌ات تظاهر به کفر کن کسی به تو کاری ندارد، اعدامت هم نمی‌کنند و حکم به ارتداد هم بر تو جاری نمی‌کنند! هیچ! تو می‌خواهی در ملأ تظاهر به کفر کنی! چه کسی به تو گفت که در ملأ تظاهر به کفر کنی؟! چه کسی چنین اختیاری به تو داده است؟! تظاهر به کفر در ملأ غیر از تظاهر به کفر در منزل است! شما در منزل خودتان تظاهر به کفر کنید، کسی هم به شما کاری ندارد!

لذا روایتی که آن جلسه راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام [بیان شد که] در مسجد کوفه آن دو نفر آمدند و به صنم [سجده کردند،]^۱ آنها تظاهر به کفر می کردند و الاً اگر در منزلشان این کار را انجام می دادند، امیرالمؤمنین کاری به آنها نداشت. با این بیان، روایت را هم معنا می کنیم. آن دو نفر را می آورند و حضرت می فرمایند: «چرا این کار را کرده اید؟!» و بعد اقرار می کنند و چون این مطلب را در ملاطرح می کردند، این اشکال به آنها وارد است. این طور نیست که چون اصل این مطلب فی حدّ نفسه واقع شده است. اگر اصل این مطلب در

^۱ . وسائل الشیعة، ج ۱۸، ابواب الإرتداد، باب ۹، ص ۵۵۶، ح ۱:

«عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَجُلَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَانَا بِالْكُوفَةِ فَاتَى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَشَهِدَ أَنَّهُ رَأَاهُمَا يَصَلِّيَانِ لِلصَّنَمِ فَقَالَ لَهُ: **«وَيَحْكُ لَعْلَهُ بَعْضُ**

مَنْ تَشَبَّهَ عَلَيْكَ.» فَأَرْسَلَ رَجُلًا فَنَظَرَ إِلَيْهِمَا وَهُمَا يَصَلِّيَانِ إِلَى الصَّنَمِ فَاتَى بِهِمَا فَقَالَ لَهُمَا: **«ارْجِعَا،** فَأَبَيَا فَخَذَّ لَهُمَا فِي الْأَرْضِ خَذًّا فَأَجَّجَ نَارًا

فَطَرَحَهُمَا فِيهِ.»

حمام اتفاق می افتاد و مثلاً یک صنم در حمام درست می کرد و به او سجده می کرد، امیرالمؤمنین با او کاری نداشت، در خانه اش را هم باز نمی کرد، اگر هم کسی در خانه اش را باز می کرد به او می گفت که چرا تحقیق کردی؟! چرا تجسس کردی؟! چرا تفحص کردی؟! پس اشکال به مقام اثبات و مقام اظهار برمی گردد، به نفس تحقق اعتقاد خلاف بر نمی گردد.

ردّ کلام افرادی که در حکومت اسلامی قائل

به آزادی هستند

آنوقت ما در اینجا می توانیم بآیّ نَحْوِکَانَ میچ افرادی را که در حکومت اسلامی قائل به آزادی هستند بگیریم، و کسی با آزادی مخالفت نکرده است ولی اگر این آزادی بخواهد به اعتقاد و موقعیت تربیتی شخص صدمه بزند، این آزادی عین تعدّی است! بنده هم به همین آقا می گویم که ایشان اصلاً زنازاده است! ای آقا، چرا به من اهانت می کنی؟! چون آزادم دیگر، چه اشکالی دارد؟! دلم می خواهد به شما بگویم...! می گوید: اگر می خواهی به من زنازاده بگویی، یکوقت در خانه می روی و در را

می‌بندی و به من زنازاده می‌گویی، کسی با تو کاری ندارد اما اگر بخواهی این را در ملاّ عام بگویی، الآن حیثیت من در اینجا لکه‌دار شده است، با این سبّ و با این ناسزا و کلام خلافی که تو الآن می‌گویی، حیثیت من با این مسئله به خطر افتاده است. پس تمام اشکالات به مقام اثبات برمی‌گردد. یعنی مقام اثبات است که موجب ظلم خواهد شد، نه ثبوت خود قضیه؛ خود قضیه که اصلاً فرقی نمی‌کند کافر باشد یا نباشد، کسی با او کاری ندارد. این مقام اثبات موجب می‌شود که این مسائل ظلم و خلاف عدل و... پیدا شود. إن شاء الله بقیه‌اش برای جلسات بعد باشد.

وجود یهودی و مسیحی در حکومت امام زمان

علیه‌السّلام

تلمیذ: در روایات نسبت به حکومت امام زمان علیه‌السّلام هست که حضرت امام زمان نسبت به یهود و نصاریٰ بنا بر کتاب خودشان حکم می‌کنند. یعنی آیا در زمان حکومت ایشان یهود و نصاریٰ ملزم

به آمدن به سوی اسلام نیستند؟!^۱

استاد: نه، آنها هم نیستند.

تلمیذ: آیا مردم می توانند مسیحی و یهودی باشند؟!

استاد: بله، مسیحی و یهودی هستند و به احکام مسیحی عمل می کنند مثل زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم.

تلمیذ: یعنی آیا حجت بر آن شخص تمام نمی شود؟!

استاد: حجت تمام است ولی می گوید که نمی خواهم طبق حجت عمل کنم! مگر زمان پیغمبر نبودند؟! می گوید که من جزیه می دهم. حکم جزیه همین است دیگر.

^۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۳:

«[فقال ابو جعفرٍ عليه السّلام]: "فإنّما سُمِّيَ

المهدى لأنّه يهدى لأمرٍ خفى يستخرج التّوراة و
سائر كتُب الله من غارٍ بائطاكية فيحكم بين أهل
التّوراة بالتّوراة و بين أهل الإنجيل بالإنجيل و
بين أهل الزّبور بالزّبور و بين أهل الفرقان
بالفرقان".»

تلمیذ: آیا این الآن عناد نیست؟!

استاد: عناد است، ولی مقام اثبات ندارد. عناد است ولی مخالفت با دین نیست. می گوید که طبق دین خودم هستم. خدا در اینجا **منةً علی العباد** یهود و نصاری را که قائل به الوهیت هستند و همین طور زرتشتی ها را تا وقتی که مقام عناد و ابراز و امثال ذلک را در عالم خارج نداشته باشند، یعنی مسخره نکنند، کلیسای مجدد نسازند، در ظاهر مشروب نفروشدند و مشروب نخورند و این مقام اثبات را رعایت کنند، با آنها کاری ندارد.

تلمیذ: آیا در زمان حکومت امام زمان علیه السلام؟!

استاد: در زمان حکومت امام زمان.

وجود اصل آزادی در اسلام

آزادی به نحوی در اینجا هست، اصلاً آزادی در اسلام هست. اسلام می گوید که هر کسی آزاد باشد، ما آزاد هستیم شما هم آزاد باشید اما این آزادی شما مخالف با آزادی من است.

خیلی وقت پیش در زمان سابق، حدود بیست

سال پیش - آن موقع بیست ساله بودم - به کوه می رفتم. من آن موقع ته ریش داشتم و گاهی اوقات به آنجا می رفتم. قهوه خانه های زیادی آنجا بود و خیلی از آن قهوه خانه ها هم ساواکی بودند. یک قهوه خانه عبدالله درویش بود و خیلی هم ریش داشت، و اصلاً مشخص بود که ساواکی بود. افرادی که به آنجا می آمدند و می رفتند، مجاهدین و فدائیان [را شناسایی می کردند]. یک دفعه هم من را گرفتند و می خواستند به سازمان امنیت ببرند. البته به خود سازمان نکشید، با همان تحقیقاتی که کردند قبل از سازمان مرا رها کردند. به آنها گفتم که چرا مرا گرفته اید؟! گفتند: «قیافه ات به سازمان مجاهدین می خورد!» آنجا که نشسته بودم بعضی از این افراد هم می آمدند، دو یا سه روحانی هم می آمدند، یکی آقای لاهوتی بود و یکی هم آقای ملکوتی بود که اینها صبح می آمدند و کنار آبشار می رفتند و می آمدند. خلاصه، ما گاهی اوقات کنار همان قهوه خانه می نشستیم، آن موقع کت و شلواری بودیم دیگر، می رفتیم و می نشستیم و چایی می خوردیم و بعد هم می آمدیم. وقتی که برمی گشتیم و

می خواستیم سوار ماشین شویم تازه آفتاب می زد،
نماز صبحمان را در امامزاده ابراهیم می خواندیم.
یعنی یک ساعت و نیم یا دو ساعت قبل از نماز صبح
راه می افتادیم و تا کنار آن چشمه و حوض و
امثال ذلک می رفتیم و تا برمی گشتیم طلوع فجر
می شد و مقداری هم از فجر گذشته بود که نمازمان
را در امامزاده ابراهیم در دربند می خواندیم و بعد
پایین می آمدیم و در آنجا می نشستیم، دو نفر از آقایان
هم بودند. بعد بعضی ها مسخره می کردند و فلان و
...! بعد این بندگان خدا می رفتند، و دیگر من با آنها
درمی افتادم و می گفتم که مرتیکه، زنیکه، او به تو
اعتراض نمی کند که با این قیافه کوه می آیی، آن وقت
تو به او اعتراض می کنی؟! به او چه کار داری؟! مگر
او به تو گفت که چرا با این سر و وضع و اوضاع و
امثال ذلک به اینجا می آیی؟! حالا او هم می آید که
می آید! خلاصه، آنها هم خجالت می کشیدند و
می رفتند. چند دفعه ما از اینها دفاع کردیم و اینها هم
خیلی از ما - البته خودمان را معرفی نمی کردیم -
خوششان می آمد.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد